

سیر تطور سوژه ای به نام میرحسین موسوی
مهدی پرنیانچی

واژه تطور آنگونه که در لغت‌نامه عمید آن را معنی کرده است واژه‌ای ست که در عربی جدید بکار رفته و به معنی "جور به جور" شدن یا دقیق تر "حال به حال" شدن است. در این مقاله سعی آن داریم که بررسی کنیم اگر شخص میرحسین موسوی را مستقلاً بعنوان یک سوژه در نظر بگیریم، آیا او در طول زمان تغییر کرد؟ آیا حوادث و تاریخ از او شخصیتی دیگر ساخت؟ آیا میرحسینی که پس از بیست سال دوری از مناصب سیاسی یکباره تصمیم به شرکت در انتخابات گرفت و حتی اعلام نامزدی خاتمی در این انتخابات به اجبار اصلاح‌طلبان وقت، نتوانست وی را راضی به شرکت نکردن در انتخابات کند، دقیقاً همانی بود که نخست وزیر امامش میخواندند؟ پرسش دقیق تری که این نوشته قصد دارد به آن پاسخ دهد این است که آیا آنی که 25 بهمن در اجتماع میلیونی مردم بلندگو بدست گرفت و گفت "آماده ام همه گونه هزینه ای را برای تحقق آرمان های شما ملت عزیز پردازم." همان شخصیت پیش از انتخابات بود؟ اینکه فرآیند آگاه شدن افراد از خلال رویدادها و حوادث و هستی اجتماعی شکل میگیرد و از دل عمل بیرون می آید نکته تازه‌ای نیست و از زبان بزرگان بارها بیرون آمده است. بدون شک حوادث سال 88 را نمیتوان از تاریخ این سرزمین پاک کرد. حرکتی که از اعتراض به انتخابات آغاز شد اما در همان نقطه باقی نماند. از روز 25 خرداد به بعد شکل تازه ای به خود گرفت. این روز و این اجتماع بی‌سابقه از معترضین در تاریخ جمهوری اسلامی، سرآغاز جنبشی شد در ادامه جنبش مشروطه و نهضت ملی شدن نفت و انقلاب 57. چه در آن زمان و چه هم‌اکنون، عده زیادی نتوانستند این اعتراضات را به خوبی فهم کنند. موضع حاکمیت در قبال وی که مشخص بود. تحلیلگران و سیاستمداران جهانی که از فضا به دور بودند اما، اعتراض این فرد و شکل گیری این جنبش را اعتراض یک فرد لیبرال طرفدار غرب در برابر بنیادگرایان اسلامی که میخواستند فضای ابتدای انقلاب را زنده کنند میدانستند. از منظر حاکمیت او قدرت طلبی بود که در لباس مصلحین آمده، عده ای از مردم را گول زده، قصد انقلاب مخملی دارد و بهمین خاطر میبایست ایستاد و او و طرفدارانش را با هر وسیله‌ای سرکوب کرد. و دست آخر از منظر طیفی از معترضین ساکن در خارج کشور که هم‌اکنون در دسته براندازان نظام فعالیت میکنند و همچنین کسانی که معتقد به سرنگونی جمهوری اسلامی به هر قیمتی هستند، موسوی اصلاح‌طلبی ست که اعتراض به انتخابات بهانه‌ای قدرت طلبی اش بود و اگر رای می‌آورد در بهترین حالت رییس‌جمهوری میشد شبیه خاتمی. یا بدتر، همچون روحانی. مجموعه استدلال‌ات دسته آخر قابل بحث تر از دو دسته دیگر است اما اگر بخوبی در حوادث سال 88 دقیق شد نادرست بودن استدلال آخر نیز به چشم می‌آید. فارغ از اینکه اختلاف منش و رفتار موسوی با خاتمی و دیگر اصلاح‌طلبان، هم‌اکنون با نمایش اصلاح‌طلبان پیوند خورده به قدرت در مجلس و یا بخشی از دولت مشخص شده است، در 88 هم قاطبه اصلاح‌طلبان راضی به آمدن موسوی نبودند و کاندیداتوری خاتمی را ترجیح میدادند و بهانه‌شان این بود که او سالها از فضای سیاسی کشور به دور بوده است. پس از کاندیداتوری وی نیز برخی احزاب شناسنامه دار اصلاح‌طلب که با وی به تفاهم نرسیدند و اختلاف مشی موسوی بخصوص در رویکرد اقتصادی با آنها اظهر من الشمس بود بیشتر به سمت طرفداری از کروی متماثل شدند و دست آخر عده دیگری از آنها پس از شعار "هر شهروند یک ستاد" موسوی ستادهای احزاب خود را برقرار کردند. طلب بخصوص احزابی با رویکرد حزب کارگزاران سازندگی این بود که نقد اصلی میرحسین در آن زمان به آن برخی احزاب اصلاح میگفت آنها اصولی ندارند، در حالی که در سیاست میبایست به اصولی پایبند بود تا روز به روز تغییر موضع نداد. پس از انتخابات نیز بعلت فضای بوجود آمده اکثر اصلاح‌طلبان به زندان افتادند و ارتباطی با جامعه نداشتند، آن دسته ای هم که بیرون بودند و با استراتژی جنبش سبز همدل نبودند نمیتوانستند علناً مخالفت خود را ابراز کنند. کسانی که هم‌اکنون توانسته اند به مجلس راه پیدا کنند و یا شورای عالی سیاست گذاری اصلاح طلبان را مدیریت میکنند از دسته دوم هستند.

به هرروی، با اعلام نتایج انتخابات در بامداد 23 خرداد، موسوی بیانیه ای صادر کرد که در آن ادعای تقلب در انتخابات به کار برده بود و از صداوسیما و مجریان انتخابات بعنوان شعبده بازهایی که معلوم نیست طرح آنچه او بازی بزرگ می‌خواند را با هماهنگی چه مقاماتی ریخته اند نام برد. آنها را خائنین به آرای ملت نامید و خواستار ابطال انتخابات شد.

فردای این روز بیانیه دیگری صادر و مردم را دعوت به برگزاری اعتراضی آرام در تمامی شهرهای کشور کرد. با بررسی ادبیات این بیانیه ها و مواضع به خوبی میتوان آنها را از بیانیه های بعدی تمییز داد. نویسندگان این بیانیه ها ابتدا تنها خواسته خود را ابطال انتخابات اعلام نمود. سپس مردمی را دید که گویی بغض سی ساله شان بیدار شده بود و تمام اختناق و تمام مشکلات اجتماع را داشتند روی سر خیابان ها فرود می آوردند. سپس تر دید که چگونه مردم رویای عمومی بی که سی سال قبل، انقلاب حاصلش شده بود و آرمانشهری را برای آنها ساخته بود دوباره دارند میبینند. نیروی عظیمی از ملت آزاد شده بود. و پس از آن موسوی دیگر آن موسوی قبل نبود. او پس از این روز دیگر نمیتوانست رکنی از ارکان حاکمیت باشد، سیمای او دیگر تبدیل شده بود به وجهی از مردم. او زین پس قانون اساسی را در برابر قانون و قانون گذاران، مردم را در برابر دولت و جمهوری اسلامی به مثابه مردم را در برابر حکومت اسلامی قرار داد. این تغییر که هرکس با یکبار مطالعه سیرگونه بیانیه ها و مواضع میتواند آنرا مشاهده کند، از روزی شروع شد که انتخابات به ظرفی بزرگتر از آنچه که بود تبدیل گشت و تولید یک گفتمان کرد. تغییر ادبیات موسوی بخوبی در بیانیه ای که پنج روز بعد از 25 خرداد صادر نمود و بیانیه های پس از آن مشهود است. پس از بیانیه ای که وی عنوانش را "آمده بودم تا بگویم" گذاشت روی سخنان عوض شد. گویی که دیگر انتخابات را کنار گذاشته. دیگر از ابطال انتخابات حرف نمیزد. اما در عین حال همواره در بیانیه هایش تاکید میکند که باید این انتخابات را در خاطر نگاه داشت. به آن ارجاع میداد نه برای آنکه مدام در جا بزند، از آن رو که یادآوری آن و زنده نگاه داشتن آن را مشروعیت زدا میدانست. اندکی پس از انتخابات او معتقد شد که وجدان عمومی بی که مردم از این حوادث بدست آوردند را باید گرامی دانست. این وجدان عمومی حول پذیرش مخالف و پذیرش تفکرات گوناگون در جامعه میچرخید. موسوی معتقد بود با وجود هزینه هایی که به ملت تحمیل شد، اما طی زمان نه چندان زیادی مردم به این آگاهی رسیدند که باید مخالف خود را بپذیرند. نه آنکه تحملش کنند یا بصورت مقطعی نادیده اش بینگارند. اینک بپذیرندش او در ادامه راهش معتقد شده بود که جمهوری اسلامی از مسیر خود کامل بدور شده و پایه های استبداد مجددا در کشور شکل گرفته. میگفت که انقلاب در رسیدن به اهداف خود شکست خورده است و همچون بسیاری از مردم از جمع کسانی که این اعتقاد را ندارند خارج شده است. در سال های اول انقلاب اسلامی اکثریت مردم قانع شده بودند که انقلاب همه ساختارهایی را که می توانست منجر به استبداد و دیکتاتوری شود از بین برده است و من هم یک نفر از این جمع بودم. ولی الان چنین اعتقادی ندارم.

نقشه راهش احیای انقلاب، آن گونه که بود، و جمهوری اسلامی آن گونه که باید باشد، شده بود. او میگفت جمهوری اسلامی میوه مبارزات صدساله ملت با استبداد و استعمار است. و نظامی ست که اگر بر اساس عهد نخستین و نسخه اصلیش به اجرا درآید تمامی خواسته های ما را در بر میگیرد. نشانه تغییرات در چیزی بود که او عهد نخستین و نسخه اصلیش می نامید.

از همین روی بود که وی مدام به قانون اساسی و تاکید بر فصل سوم آن که مربوط به حقوق و آزادی های مردم است ارجاع میداد و مطالبه اش را بازگشت به این قانون و احیای بخش فراموش شده اهدافی میدانست که انقلاب 57 به امید آن آغاز شده بود. وی معتقد بود قانون اساسی برآمده از روح یک تاریخ چند ده ساله از مبارزه است و نه حاصل فکر چندتن از روحانیون. مطالبه وی آن بود که باید به قانون بازگردیم، اما نه قانون اساسی بی که بخش اقتدارگرایی حاکمیت در طول تمامی سالهای گذشته تفسیر میکرد و بر اساس آن تفسیر تنگ نظرانه اش مردم را سرکوب میکرد، بلکه قانونی که برآمده از اراده جمعی مردم باشد. او معتقد بود که با عبور از قانون اساسی به پرتاب در تاریکی دعوت می شویم. آناارشی لجام گسیخته ای به راه می افتد که جمع کردن آن غیر قابل پیش بینی خواهد بود. مخالفت وی با بسیاری از موارد قانونی عیان بود، اما او راه را اصلاح آن مفاد از طریق موارد پیش بینی شده در همان قانون می دانست.

شاید تمامی این سیر تغییری که سعی داریم آن را نشان دهیم و بگوئیم موسوی را بهتر است اینگونه شناخت، در یک جمله آمده باشد. هنگامیکه وی در بیانیه نهم خود میگوید: "در ابتدا هدف همه ی ما از شرکت در انتخابات آن بود که عقلانیت دینی به فضای مدیریت کشور بازگردد لیکن در میانه ی مسیر به اهدافی بسیار بلندتر هدایت شدیم."

زندگی را مساوی سیاست قرار دادن: پس از بسته شدن پرونده انتخابات، موسوی برای هدایت جنبش مردمی به سمت اهداف والای خود، به فکر تدوین منشور راه سبز امید افتاد. منشوری که وی آنرا فراتر از جبهه ها و گروه های سیاسی میدانست و پس از آنکه روح کلی آن را در بیانیه‌ای با عنوان "راه سبز امید را زندگی کنیم" در مرداد 88 به مردم ارائه داد ویراست نخستش را روز 25 خرداد 89 منتشر کرد و در آن از چگونگی پیوند زدن مبارزه‌ای که آغاز شده به زندگی روزمره میگفت. او میگفت برای آنکه به سمت آرمان‌هایمان حرکت کنیم میبایست دستاوردهای سیاسی-اجتماعی خود را به زندگی روزمره مان متکی کنیم. "مبارزه امری مقدس است، اما دائمی نیست. آنچه دائمی است زندگی است." او میگفت که هرروزی که در خانه‌هایمان یا سر کارمان و در کوچه و خیابان و بر سر معیشت روزمره مان هستیم میبایست پیام مبارزه را با غیرقابل انکار ترین ندا تکرار کنیم و شبکه اجتماعی شکل گرفته را تحکیم کنیم. زمانی بودن ما تکرار میشود. چرا که زندگی توقف پذیر نیست و ادامه دارد. در قسمتی از منشور او جنبش سبز را آنگونه است که این مبری از خطا نمیداند و با نفی هرگونه مطلق نگری شرک آلود، بر گسترش فضای نقد و گفتگو در درون و بیرون جنبش تاکید دارد. همچنین ابراز امیدواری میکند که جنبش سبز در سیر تکاملی خود متن کاملتر و زیباتری خواهد آفرید که متاسفانه با به حصر افتادن وی این راه ادامه پیدا نکرد.

پیش فرض های ذهنی ما در خصوص سال 88 در این 9 سال، بخصوص پس از سال 89 و با قطع ارتباط موسوی با دنیای خارج، با انفعال رسانه‌های متعلق به جنبش سبز، با وادادگی بخش عمده‌ای از اصلاح طلبان در قدرت، از طریق اتحاد نانوخته‌ای از رسانه‌های وابسته حاکمیتی و رسانه‌های وابسته آنطرف آبی پر شده است. اتحادی که با اهداف متفاوت، به هروسیله‌ای در تلاش بود این ذهنیت را غالب کند که جنبش سبز را باید فراموش کرد و در این میان هرآنچه از جنبش سبز اصیل به نسل‌های بعد منتقل شد تنها از طریق همان شبکه اجتماعی پیوند خورده در مردم بود. که مع‌الاسف هم‌اکنون سنبه آن روز به روز کم‌زور تر می‌شود. اینکه در این مسیر پر هیاهو، حاکمیت از موسوی عنصر وابسته به بیگانه ساخت و اپوزیسیون از طرف دیگر یک قدرت طلب که گرگی در لباس میش بوده، و هردو طرف به صورت مشترک تمام تلاش خود را در اهمیت زدایی از 88 و یا مصادره آن به قصد منافع شوم خود کردند، در این مقال نمیگنجد. این نوشته بر آن بود تا نشان دهد مطالبی که در این سالها با ابزار و مقاصد مختلف سعی کردند در ذهن ما تزریق کنند لزوما صحیح نیست و نباید قضاوت فردی و توانایی تفکر و تعمیق شناخت را در عصر اطلاعات کنار بگذاریم. شاید بهترین پاسخ برای سردرگمی‌های عدیده در مواجهه با مشکلات اجتماعی در این روزها، بازخوانی تاریخ، علی‌الخصوص حوادث 88 و شناخت نقش مردم و نحوه نیل به خواسته ها و اهداف مترقی آن باشد که نخستین گام آن می‌تواند مرور بیانیه‌ها و اطلاعیه‌های رهبران جنبش سبز باشد. امید است که همه ما به سمت قضاوت درستی از تاریخ پیش برویم.